

ابعاد شناختی «قلب» در منظومه معرفتی قرآن کریم

محمود واعظی^۱، حسین جدی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۱/۱۸ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۶/۳۰)

چکیده

مفهوم قلب در منظومه معرفت دینی، از منزلتی والا برخوردار بوده است. نصوص اسلامی، علاوه بر به‌کارگیری معانی و مصادیق قلب، در دو ساحت جسمانی و روحانی، از نقش‌آفرینی آن، در جهت اعتلای ابعاد انسانی، سخن گفته‌اند. به‌رغم آنکه بازتاب نور در سایر ابعاد وجودی انسان از جایگاهی ویژه می‌نماید، این مطلب در مورد ساحت شناختی «قلب» نیز، مغفول مانده است. با این همه، این پژوهش با اتخاذ رویکرد پسینی، از رهگذر استنتاج در کاربردهای قرآنی قلب، ابعاد شناختی آن را به دو ساحت «منبع شناختی» و «ابزار شناختی»، قابل ارجاع می‌داند. از جانی دیگر، کارکرد و بازتاب بارقه ربانی بر ساحت قلب انسانی را می‌توان در مؤلفه‌هایی چون «گشودگی سینه و آرزوی تجافی از دار دنیا»، «نیل به مقام یقین و شهود عالم فراماده»، «بینش جامع‌گزینی و وارستگی از تنعمات دنیوی»، قلمداد نمود.

کلید واژه‌ها: قلب، معرفت‌شناختی قلب، نور قلب، یقین.

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران؛ (نویسنده مسؤل) Email: mvaezi@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد؛

Email: jeddi.hossein@mail.um.ac.ir

بیان مسئله

به‌رغم آنکه «عقل» در ابعاد شناختی^۱ انسان از کارکردی چندوجهی (درک کلیات، کشف گزاره‌های معرفتی، ساحت منبع‌شناختی و ابزارشناختی) برخوردار است، اما از رهگذر نصوص دینی، می‌توان به ساحت دیگری از ابعاد شناختی انسان که از ظرفیت، قابلیت و جامعیت خاصی می‌نماید، نائل شد. این نیروی ادراکی انسان که تحت عنوان «قلب» نامیده می‌شود، در مقایسه با سایر قوای درونی، ویژگی‌های فوق‌العاده‌ای را می‌تواند به ارمغان آورد. واکاوی چپستی، چگونگی و ابعاد شناختی قلب در قرآن کریم، به نیکی بیانگر این نکته است که این ساحت ادراکی انسان نیز، در ارزیابی داده‌های معرفتی و گزاره‌های دینی، ترابط میان پدیده‌های جهان، کشف حقایق هستی‌شناختی، همسان با عقل می‌تواند به دو بُعد «منبع‌شناختی» و «ابزارشناختی» تقسیم شود و در عین حال، از امتیازات فراتری نیز، ممتاز باشد. گرچه، از رهگذر مبانی نظری اهل معرفت، مقوله «قلب» به‌طور عمده، در دو سطح «هستی‌شناختی»^۲ و «معرفت‌شناختی»^۳ قابل پی‌جویی است [۱۴، ص ۸۰۰-۸۰۲]، ولیکن ایضاً ابعاد «معرفت‌شناختی» و «ابزارشناختی» «قلب»، از رهگذر موقوت‌ترین منبع دینی-قرآن کریم- می‌تواند افق‌های نوینی را در تحلیل گزاره‌های معرفتی، پیش روی محققان ارائه نماید. چه، مفهوم «قلب» علاوه بر اینکه به‌مثابه یکی از مفاهیم کانونی و بنیادین در شبکه معنایی^۴ قرآنی، به شمار می‌آید، در بردارنده لایه‌های گوناگون ادراکی و جزو لوازم معرفت‌شناختی انسانی نیز، قلمداد می‌شود.

به‌رغم آنکه «قلب» در کاربردهای قرآنی، غالباً در معنای روح و به‌مثابه اصالت وجودی انسان، به کار رفته است [۲۸، ج ۲۰، ص ۳۵۹؛ ۲۰، ج ۱، ص ۲۵۲]، ولیکن از رهگذر دلالت اشاری برخی آیات، توسعه‌پذیری قلب در ساحت مادی نیز، دور از ذهن نیست. اگرچه، تشخیص سلامتی یا بیماری قلب جسمانی، در محدوده دانش پزشکی^۵ قابل‌دستیابی است، ولیکن به خاطر ارتباطات متقابل و پیوند ناگسستنی ابعاد وجودی انسان با یکدیگر، جایگاه، نقش و تأثیراتی که بر یکدیگر می‌نهند [۱۴، ص ۸۱۷]، می‌توان به این نتیجه نائل شد که خدای رحمان، به ابعاد جسمانی قلب نیز، نظر داشته است. چه، از یک‌سو، «قلب» در ساحت جسمانی به‌مثابه تنظیم‌کننده ساختمان بدن مادی

1. Cognitive
2. Ontological
3. Epistemological
4. Network Semantic
5. Medical science

است و از سویی دیگر، بن‌مایه جوهره غیرمادی آدمی را تشکیل می‌دهد که در صورت ایضاح نقش‌آفرینی و کارکردهای گوناگون آن، می‌تواند زمینه‌ساز نیل آدمی باکمال راستین او را به ارمغان آورد. برخی از پژوهشگران دینی، با ارائه معنایی دگرساز از مفهوم «قلب»، خلط یا عدم انفکاک میان معنای ماهوی و ملزومی آن، به سخنان گوناگونی، تمسک جسته‌اند. در مقابل برخی دیگر، با جدا انگاری میان قلب جسمانی و روحانی، دلالت‌های آیات قرآن را خالی از اشعار به قلب جسمانی، دانسته‌اند. با این همه، پاسخ به چند سؤال بنیادی نقشی بسزا در ایضاح موارد مزبور ایفاء می‌نماید: ۱. قلب در منظومه معرفت‌شناختی قرآن، دارای چه نوع کارکردی است؟ ۲. چه ارتباطی میان قلب جسمانی و قلب روحانی می‌توان برقرار نمود؟ ۳. ره‌آورد انعکاس نور بر ساحت قلب انسان چیست؟

۲. پیشینه

به‌رغم فراگیر و نوین‌بودن مباحث «معرفت‌شناسی قرآنی» یا «معرفت‌شناسی قرآن»^۱، درده‌های اخیر، نوع آثاری که در این زمینه به رشته تحریر درآمده، در لابه‌لای مباحث معرفت‌شناختی، از «قلب» به‌مثابه یکی از ابزار و طرق شناخت،^۲ یاد نموده‌اند. این آثار به شرح ذیل‌اند: [۳۹]؛ [۱۹]؛ [۳۳]. تنها اثری که به‌صورت مستقل با این پژوهش ارتباط نزدیکی، برقرار نموده، مقاله‌ای است که در کتاب «قرآن و معرفت‌شناسی»، توسط حسن عبدی، تحت عنوان «بررسی جایگاه معرفت‌شناسی قلب در دیدگاه قرآن کریم»، به ساحت سطور، سامان یافته است. با این همه، اگرچه هر یک از پژوهشگران مزبور، متناسب با دغدغه و مسئله پژوهش خویش، به واکاوی بُعدی از ابعادی قلب در متون دینی، همت گماشته‌اند، لیکن این مقاله با رویکردی پسینی - تدبیر در ابعاد درونی آیه‌های قرآن «به نتایجی دگرساز در خصوص کاربست‌های قرآنی «قلب»، دست‌یافته که ره‌آورد آن، التزام به تقسیم‌بندی «قلب» در دو بُعد «منبع‌شناختی» و «ابزارشناختی»، و عدم جدا انگاری قلب روحانی و قلب جسمانی از هم است. از این‌رو، از رهگذر آیاتی که به نوعی، با اعتلای وجودی انسان، ارتباط می‌یابد، به اثر و پیامدهای تابش بارقه ربانی بر ساحت قلب انسانی، پرداخته که از مهمترین دستاوردهای این پژوهش، قلمداد می‌شود.

۱. میان این دو تعبیر، فرق فارق وجود دارد [برای توضیح بیشتر نک: ۳۳، صص ۹-۱۱].

۳- مفهوم‌شناسی واژه «قلب»

با جستجو در منابع لغوی، لغت‌پژوهان، واژه «قلب» را در دو معنای اسمی و فعلی ارائه نموده‌اند. معنای نخست که نوعاً به صورت اسمی به کار گرفته می‌شود، به مثابه عضوی از اعضای درونی انسان به شمار می‌رود [۳۲، ج ۵، ص ۱۷۰؛ ۱۳، ج ۹، ص ۱۴۳]، که مسئولیت تنظیم گردش خون را در سراسر بدن بر عهده دارد. اما معنای فعلی آن را در معانی نظیر: «دگرگونی، بازگشتن، وارونه نمودن چیزی و از رویی به رویی دیگر» استفاده نموده‌اند [۳۲، ج ۵، ص ۱۷۱؛ ۱۱، ج ۱، ص ۶۸۵]. ابن‌فارس «قلب» را به دو معنای اصلی باز می‌گرداند: یکی، بر وجه خالص بودن آن، اطلاق می‌شود؛ و دیگری، بر دگرگونی و تحول چیزی از سویی به سویی دیگر [۱۰، ج ۵، ص ۱۷]. لذا وجه‌تسمیه قلب را به خاطر «دگرگونی و تغییر حالاتش، همواره در حال انقلاب و زیر رو شدن است» دانسته‌اند [۲۵، ص ۶۸۱]، که هم می‌تواند در امور مادی و معنوی رخ دهد و هم می‌تواند، آنچه به مقوله زمان، مکان یا در حالت و صفت و موضوعی، مرتبط باشد [۳۸، ج ۸، ص ۲۳۸].

پیدا است که لغت‌پژوهان، واژه قلب را در معانی غیر همسانی، انعکاس نموده‌اند که برخی از آن‌ها، به تعریف ماهوی این واژه باز می‌گردد، و پاره‌ای دیگر، به جنبه ملزومی یا کاربردی آن. باری، یکی از ویژگی‌های ممتاز و متمایز کاربست‌های قرآنی عموماً، مفهوم قلب خصوصاً، جامعیت دلالتی مفاهیم آن است. چه، پاره‌ای از این دلالت‌ها، به ابعاد حسی قلب و شماری دیگر، به ساحت فراحسی آن قابل ارجاع‌اند. لذا می‌توان در معنای قلب از تعبیری چون: «برگرداندن شیء از یک جهت به جهت دیگر، عضو صنوبری شکل، جنبه خلوص چیزی و روح انسانی» یاد نمود.

۴- «قلب» در مباحث معرفت‌شناختی^۱

«قلب» در مباحث معرفت‌شناختی، به مثابه یکی از مهمترین ارکان ابزارشناختی انسان، می‌تواند تمامی ابعاد ادراکی او را - از جمله عقل - تحت‌الشعاع خود قرار دهد. زیرا کارآیی «قلب»، در مقایسه با «عقل» دو تفاوت عمده دارد. نخست؛ ادراک «عقلی»، دورا دور به صورت مفهوم کلی و کلیات است، در حالی که ادراک «قلبی» از نزدیک به عنوان موجود شخصی خارجی، به نظاره می‌نگرد. دوم؛ «عقل» به دلیل انحصار، در حصار درک مفهومی، از ادراکات بسیاری از حقایق عاجز است، اما «قلب» به دلیل ادراک شهودی، بر

بسیاری از اسرار کلی و بلکه جزئی عالم نیز آگاه می‌شود [۱۹، ص ۲۹۹]. بدین‌سان، در احادیث اسلامی نیز، به‌مثابه فرمانده سایر جوارح قلمداد شده که به‌واسطه آن نیز، فرآیند ادراک انسانی، صورت می‌پذیرد: «فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ وَ هُوَ أَمِيرُ الْجَوَارِحِ الَّذِي بِهِ تَعْقِلُ وَ تَفْهَمُ» [۷، ج ۲، ص ۶۲۷]. لذا این لطیفه رحمانی در مرتبه‌ای نازل خود، به‌مثابه جایگاهی برای عواطف و احساسات انسانی، و یکی از کلیدی‌ترین، اعضای بدن انسان یاد می‌شود؛ اما در مراتبی فراتر، قابلیت درک و شهود حقایق هستی؛ و تجلی‌گاه اسماء و اوصاف خدای رحمان است. به همین خاطر گفته‌اند: معارفی که انسان، از طریق قلب به دست می‌آورد، معرفتی از سنخ شهودی و بدون واسطه صورت و مفاهیم ذهنی ایجاد می‌شود [۲۲، ص ۱۵]؛ لذا این ادراک به علم حضوری در مباحث عقلی (فلسفی) نیز، قابل تطبیق است [۳۴، ص ۱۵]. به سخن دقیق‌تر، ادراکی که انسان‌ها، از طریق معرفت قلبی - نه عقلی و ذهنی - به دست می‌آورند، ارتباطی تنگاتنگ با معرفت حضوری و شهودی او برقرار می‌نماید که اساساً خدای رحمان، در قلب گنجانیده و او را از سایر ابزارهای ادراکی انسان ممتاز و متمایز می‌سازد.

۵- ابعاد شناختی^۱ «قلب» در کاربردهای قرآنی

واژه «قلب» در پیکره متنی قرآن، از بسامد فراوانی، برخوردار بوده و با پاره‌ای از مفاهیم دیگر نیز، همانند «فؤاد، صدر، روح، نفس»، ارتباطی تنگاتنگ، برقرار می‌نماید [۳۳، ص ۷۴]. با تتبع در کاربردهای قرآنی قلب، بالغ بر ۱۶۸ بار - با تمامی مشتقات خود - در بافت‌های گوناگون متنی، خودنمایی می‌کند [نرم‌افزار جامع‌التفاسیر نور]. از این میان، نزدیک به ۳۶ مورد به اشتقاقات فعلی این ریشه: «تقلبون، ینقلبون، منقلب» و سایر موارد، به جنبه اسمی آن: «قلب، قلبین و قلوب»، قابل ارجاع است. با این همه، در یک نگاه کلی، تمامی موارد به‌کارگیری قلب را می‌توان در دو دسته «منبعی» و «ابزاری» تقسیم‌بندی نمود.

۱-۵. معنای لغوی «قلب» در کاربردهای قرآنی

نظر به آنکه ساحت‌های گوناگون معنای «قلب» در قرآن، به کار رفته، طیف قابل‌توجه‌ای از کاربردهای قرآنی قلب، در معنای لغوی آن نیز، مورد اشاره بوده است. نظیر «بازگشت، بازگرداندن» [البقره: ۱۴۳؛ آل‌عمران: ۱۲۷-۱۴۴-۱۴۹-۱۷۴؛ المائده: ۲۱؛

اعراف: ۱۱۹؛ اعراف: ۱۲۵؛ توبه: ۹؛ شعراء: ۵۰-۲۲۷؛ عنکبوت: ۲۱؛ زخرف: ۱۴؛ فتح: ۱۲؛ ملک: ۴؛ مطفین: ۳۱؛ انشقاق: ۹؛ یوسف: ۶۲]؛ «از رویی به روی دیگر شدن» [کهف: ۱۸]؛ «حرکات و دگرگونی» [بقره: ۱۴۴؛ شعراء: ۲۲۹؛ توبه: ۴۸؛ نور: ۴۴] این مطلب به جهت کارکردِ گوناگون قلب است که نوعاً در آیات قرآن به متعلقات گسترده‌ای قابل ارجاع است.

۵-۲- کارکرد منبع شناختی «قلب»

گرچه اصالت وجودی انسان با روح اوست، ولیکن فعل و انفعالاتی که بر روح عارض می‌شود، قهراً بر جسم انسان عموماً و «قلب» او خصوصاً، اثری غیرقابل انکار دارد. مانند شدت و تند شدن ضربان قلب در مواقع بحرانی و خطرآفرین، یا عدم کارکرد مجاری ادرکی چشم، گوش و قلب یا تعریق یا سرخ شدن صورت در موقعیت‌های خطرناک. لذا منظور از ساحت «منبع‌شناختی قلب»، می‌تواند در هر دو ساحت مادی و فرامادی باشد.

۵-۲-۱. قلب به‌مثابه عضوی در کنار سایر اعضای انسانی

یکی از ابعاد شناختی «قلب»، در آیات قرآنی، کاربرستی است که نوعاً در عرف عام مورد عنایت بوده است. چه، قلب در میان آحاد مردم، به‌مثابه بنیادی‌ترین اعضای پیکره انسانی به شمار می‌آید که مرکزی برای تنظیم و به جریان درآوردن خون، در تمامی اعضاء و جوارح آدمی بر عهده اوست. خدای رحمان نیز، در تعبیری کنایه‌آمیز برای درک بیشتر عامه مردم، به این نکته اشاره نموده است: «و بَلَّغْتَ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ وَ تَطُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» [احزاب: ۱۰] و در آیه‌ای دیگر نیز می‌فرماید: «وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينَا» [غافر: ۱۸]. زیرا هنگامی که انسان در تنگناهای سخت زندگانی خویش، قرار می‌گیرد، احساس می‌کند که قلبش آن‌چنان در تپ و تاب است که گویی می‌خواهد از جا کنده شود و از حنجره‌اش خارج شود. در استعمالات عرب، از این حالت به «بلغت القلوب الحناجر» تعبیر می‌کنند، و شاید معادل آن در فارسی این باشد که می‌گوییم «جانش به لب رسید»، وگرنه روشن است که قلب به معنای مرکز پخش خون، هرگز از جای خود حرکت نمی‌کند و به گلوگاه نمی‌رسد [۳۹، ج ۲۰، ص ۶۳].

گرچه ارتباطات، اثرات و حالات روح و جسم متقابل است، ولیکن مدلول آیه مزبور در کسوت تشبیه معقول به محسوس، از لحظه‌ای مخاطره‌آمیز، برای انسان‌ها، سخن

می‌گوید که «قلب» حالت متعارف خود را از دست می‌دهد و ضربان آن به شدت افزایش می‌یابد. باری، اطلاق، اهمیت و نقش آفرینی «قلب»، در سلامت‌پذیری ابعاد جسمی انسان نیز، تصریحاً مورد اشاره پیامبر اکرم (ص) بوده است: «إِنَّ فِي جَسَدِ ابْنِ آدَمَ لَمُضَعَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» [۱۵، ج ۱، ص ۲۸؛ ۳، ج ۱، ص ۳۱؛ ۸، ج ۴، ص ۴۴۸]. بدون شک، نه تنها «قلب» در ساحت جسمانی انسان، به‌مثابه کانون بنیادین در اصلاح و افساد بدن، ایفاء نقش می‌نماید، بلکه نقش آن در ساحت روحانی نیز - به منزله اصالت وجودی انسان - غیرقابل انکار است. لذا می‌توان قلب را در موارد مزبور، به معنای اصل و حقیقت انسانی نیز یاد نمود که در صورت بهبود آن، تبعاً و طبعاً، تمامی جسم او نیز از سلامتی برخوردار می‌گردد.

۵-۲-۲- ظرف نامحدود درونی انسان

طبعاً فرو فرستادن آیات وحیانی، به‌مثابه مظلوف به نشئه دنیوی، مستلزم ظرفی متناسب با آن است. به‌رغم آنکه سترگ‌ترین مکان، درجهان طبیعت یعنی کوه، تاب‌توان در برابر انزال قرآن را ندارد: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» [حشر: ۲۱] ولی با این همه قلب مبارک پیامبر اکرم (ص) - نه عقل یا سایر قوای ادراکی ایشان - به‌عنوان انسان برتر، از چنان وسعت و گستردگی برخوردار است که توانایی و شایستگی مهبط و منزل نزول وحی به شمار می‌رود: «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» [بقره: ۹۷ - شعراء: ۱۹۲-۱۹۴]. این مطلب به نیکی بیانگر این نکته است که «قلب»، از چنان کارکردهای فوق‌العاده‌ای برخوردار است که عقل - با تمام نقشی - آفرینی که دارد - فاقد آن است. چه، در پاره‌ای از متون روایی، قلب انسان به‌مثابه یک ظرف تشبیه می‌شود: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا» [۲۳، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ۴، ج ۱، ص ۲۹۰؛ ۲۷، ص ۴۹۵] که می‌تواند ظرفیت نامحدود و نامتناهی را در درون خود جای دهد: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَىٰ أَنْبِيَاءَ فِي الْأَرْضِ فَأَحَبُّهَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ مَا صَفَا مِنْهَا وَرَقَّ وَصَفَتْ وَهِيَ الْقُلُوبُ» [۲، ص ۱۹۶]. آنچه از تمامی این گزاره‌های نقلی، بر می‌آید، ظرفیت قلب انسان، نامتناهی است. چه، مظلوفی هم که در او قرار می‌گیرد نیز، فوق‌نهایت است. توضیح آنکه قلب انسان - به‌مثابه اصالت وجودی او - دربردارنده «ظرفی» منحصر به

۱. مضمون این حدیث، به صورتی دیگر در بیانات امیرمؤمنان (ع) نیز گزارش شده است: «لَقَدْ عَلَّقَ بِنِيَابِطٍ هَذَا الْإِنْسَانَ بَضْعَةً هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَهُوَ ذَلِكَ الْقَلْبُ» [۲۷، ص ۴۸۷]

فرد است که خدای رحمان در نهان و نهادِ انسان، به ودیعت نهاده، قهراً «مظروف» این دل‌ها، همانند این ظروف، نامحدود و نامتناهی، خواهد بود. لذا با عنایت به اینکه، تمام هستی بر اساس تقدیر و تنظیم حکیمانه خدای رحمان، پدیدار گشته و ذره‌ای خلل و نقصان در اجزاء آن مشاهده نمی‌شود، نشان می‌دهد که اگر گنجایش این ظرف، بی‌نهایت و بلکه فوق‌نهایت است، وجودی نامتناهی، موجود است که ظرف و قلب انسان، اساساً آن‌را خواستار است و این موجود، منحصرأ ذات اقدس ربوبی است [۱۸، ص ۴۶].

روایتی که از امام صادق (ع) در ذیل آیه «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» [انعام: ۱۲۵] بیان شده، مؤید این امر است: «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَجَلَّجَلُ فِي الْجَوْفِ يَطْلُبُ الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَهُ أَطْمَأَنَّ وَ قَرَّ» [۳۵، ج ۴، ص ۲۰۹]. لذا نه تنها حقیقت‌گرایی و نامحدودخواهی، وجه اشتراک تمام آدمیان، به صورت فطرتی [روم: ۳۰] قلمداد می‌شود، بلکه انسان‌ها، همواره به سوی کمال‌طلبی در حرکت‌اند و هنگامی که به آن کمال غیرواقعی نائل می‌شود، اشتیاق بیشتری را در به دست آوردن کمالات واپسین دارند. این حرکت کمال‌خواهی و سیر حقیقت‌یابی در زندگانی انسان، چون رودی مستمر در جریان است و او را بیش از پیش، به سوی کمالات اعتباری - نه حقیقی - می‌کشاند؛ غفلت از اینکه عطش نامحدود او، در وصول به ذات اقدس الهی، سیراب می‌گردد.^۱

۵-۲-۳- کانون اجتماع رذایل و فضایل انسانی

در قلب انسان، امور گوناگونی که برخی جنبه ارزشی و کمالی دارد و پاره‌ای هم، به بُعد تنزلی و ضد ارزشی باز می‌گردد، پدیدار می‌شود. با جستجو در کاربست‌های قرآنی قلب، بالغ بر ۳۱ نوع، حالت یا وصف منفی و بیماری درونی، برای قلب بیان شده، از جمله آن‌ها: «مرض» [بقره: ۱۰؛ نور: ۵۰]؛ «قساوت» [بقره: ۷۴؛ مائده: ۱۳؛ انعام: ۴۳؛ حج: ۵۳؛ زمر: ۲۲؛ حدید: ۱۶]؛ «غلف» [بقره: ۸۸؛ نساء: ۱۵۵]؛ «آثم» [بقره: ۲۸۳]؛ «غلظت» [آل عمران: ۱۵۹]؛ «زیغ» [آل عمران: ۷؛ توبه: ۱۱۷]؛ «صغو» [تحریم: ۴]، «حسرت»

۱. انسان‌ها در زندگانی دنیا، قهراً به دنبال کمال اند. شماری از آنان، مصداق حقیقت کمال و کمال حقیقی را با کمالات اعتباری خلط می‌کنند. چه، کمال اعتباری، هر آن چیزی است که ساخته و پرداخته ذهنیت انسان‌ها برای تمشیت زندگی دنیوی است، مثال ریاست و مراثوسیت، مالکیت و مملکویت، عناوین و مناصب اجتماعی و ... همه این‌ها کمال‌اند اما اعتباری-نه حقیقی- ویژگی این کمال در آن است که با مرگ انسان، پرونده تمامی آن‌ها برچیده می‌شود. اما کمال حقیقی، اموری است که با جان و گوهر حقیقی انسان مرتبط است و پس از مرگ نیز با او پیوسته همراه است.

[آل عمران: ۱۵۶]؛ «اکنه» [انعام: ۲۵؛ اسراء: ۴۶؛ کهف: ۵۷]؛ «طبع» [نساء: ۱۵۵؛ اعراف: ۱۰۰-۱۰۱]؛ توبه: ۹۳ و ۸۷؛ یونس: ۷۴؛ نحل: ۱۰۸؛ روم: ۵۹؛ غافر: ۳۵؛ محمد: ۱۶؛ منافقون: ۳]؛ «وجل» [انفال: ۲؛ حج: ۳۵؛ مؤمنون: ۶۰] «رعب» [آل عمران: ۱۵۱؛ احزاب: ۲۶؛ حشر: ۲]؛ «نفاق» [توبه: ۷۷]؛ «غیظ» [توبه: ۱۵] [ریب] [توبه: ۴۵ و ۱۰؛ نور: ۵۰]؛ «ختم» [بقره: ۷؛ انعام: ۴۶؛ شوری: ۲۴؛ جاثیه: ۲۳]؛ «ابا» [توبه: ۸]؛ «شدّ» [یونس: ۸۸]؛ «اخبارات» [حج: ۵۴]؛ «غفلت» [کهف: ۲۸]؛ «لاهییه» [انبیاء: ۳]؛ «رین» [مطففین: ۱۴]؛ «فزع» [سبأ: ۲۳]؛ «قفل» [محمد: ۲۴]؛ «اشمئزاز» [زمر: ۴۵]؛ «غمره» [مؤمنون: ۶۳]؛ «حمیه» [فتح: ۲۶]؛ «غلّ» [حشر: ۱۰]؛ «واجفه» [نازعات: ۸]؛ «متشّتت» [حشر: ۱۴]؛ «کفر» [بقره: ۹۳]. بهرغم آنکه واکاوی هر یک از موارد مزبور، اقتضای مجالی موسع را می‌طلبد، لیکن آنچه بایسته بیان است، حالات و شئون و مراتب قلب، آن‌چنان پیچیده و ذو مراتب است که نیل به تمامی ابعاد آن، به راحتی امکان‌پذیر نیست.

اما از جانبی دیگر، بر قلب انسان، اوصاف ایجابی که جنبه کمالی و ارزشی دارد نیز، عارض می‌شود. این اوصاف که بالغ بر ۱۳ نوع می‌باشد، با بسامد فراوانی در کاربست‌های قرآنی، همراه بوده است. این اوصاف را می‌توان در موارد ذیل نام برد: «هدایت» [تغابین: ۱۱]؛ «ایمان» [حجرات: ۷ و ۱۴؛ مجادله: ۲۲]؛ «تقوی» [حج: ۳۲]؛ «ربط» [انفال: ۱۱؛ کهف: ۱۴؛ قصص: ۱۰]؛ «طمأنینه» [بقره: ۲۶۰؛ آل عمران: ۱۲۶؛ مائده: ۱۱۳؛ انفال: ۱۰؛ رعد: ۲۸؛ نحل: ۱۰۶]؛ «تألیف» [انفال: ۶۳؛ توبه: ۶۰-۱۰۳]؛ «طهارت» [مائده: ۴۱؛ احزاب: ۵۳]؛ «سکینت» [فتح: ۴]؛ «تلین» [زمر: ۲۳]؛ «رأفت» [حدید: ۲۷]؛ «انابه» [ق: ۳۳]؛ «خشوع» [حدید: ۱۶]؛ «سلامت» [شعراء: ۸۹؛ صافات: ۸۴]. آیات قرآنی، ضمن اشاره به امراض مختلفی که امکان دارد، قلب انسان را آلوده کنند، به این نکته اشاره می‌کند که تنها سرمایه نجات‌بخش او، در قیامت، «قلب سلیم» است. قلبی که از هرگونه بیماری شرک و کفر و نفاق و گناه پاک باشد: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» [شعراء: ۸۹ و ۸۸].

در تمامی آیاتی که از مختوم و مطبوع شدن قلب، یادشده، یا از چرکی که چهره شفاف و آینه‌گون قلب را مستور می‌سازد، یا از آیاتی که درباره قفل، غلاف و کنان و قساوت آن، سخنی به میان آمده، مقصود، قلب فرامادی یا همان اصالت و حقیقت او، یعنی روح اوست. چه، تمامی حالات نفسانی انسان - اعم از فضایل و ردایل؛ ترس و امید؛ طمأنیه و اضطراب و... - به چگونگی کارکرد تفهیم قلب انسان وابسته است که

می‌تواند سایر اعضا را تحت الشعاع خود قرار دهد؛ لذا اگر قلب اصلاح شود، تمامی اعضا و جوارح انسانی نیز بالتبع، اصلاح می‌شود [۲۴، صص ۳۱-۲۸]. چه، سایر اعضای انسانی، متفرع بر قلب‌اند و قلب به مثابه منبع و مرجع دریافت الهامات ربوبی و محرک سایر اعضای انسانی جوانحی و جوارحی نیز، به شمار می‌رود.

۵-۲-۴. معیار سنجش و ارزش‌گذاری اعمال انسان‌ها

در پرتو تدبر در دلالت آیه‌های قرآنی، می‌توان «قلب» را به عنوان معیار سنجش اوصاف - «سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ» [انعام: ۱۳۹]- و اعمال آدمی نیز قلمداد نمود. چه، «قلب» انسانی معیاری برای جذب خیر: «إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا» [انفال: ۷۰]؛ ایمان حقیقی: «قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» [مائده: ۴۱]؛ تحمیس دلها: «لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ» [آل عمران: ۱۵۴]؛ معیار حقیقی رفتارها: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبِكُمْ» [احزاب: ۵] به شمار می‌آید. لذا است که در برخی آیات به این مطلب اشاره شده که خدای رحمان به صورت‌ها و اموال شما نمی‌نگرد، بلکه ملاک ارزش‌گذاری به رفتارها، دل‌ها و چگونگی اعمال شماست: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبِكُمْ» [بقره: ۲۲۵]. در امتداد این آیه، حدیثی که پیامبر اکرم (ص) در خطاب به اباذر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ» [۹، ج ۲، ص ۳۱؛ ۱۹، ص ۵۳۶] نیز، مؤید این سخن است.

با تدبر در دلالت التزامی آیه مزبور [بقره: ۲۲۵] این نکته قابل‌برداشت است که مقصود از قلب، خود آدمی یعنی نفس و روح او باشد. چه، دور از ذهن نیست که در میان عامه مردم، فرآیند تعقل، گرایش‌ها حب و بغض، توانایی شنیدن و دیدن، به ابزارهای آن نسبت داده شود؛ لیکن ملاک حقیقی در ارزش‌گذاری و ادراک‌نمایی آن‌ها، اکتساب «قلب انسان» یعنی خود آدمی است [۲۸، ج ۲، ص ۲۲۴]. زیرا عضو گوش در جسم انسان، ابزاری است برای شنیدن؛ عضو چشم، وسیله‌ای است برای دیدن؛ لیکن مدرک حقیقی، قلب آدمی است که از آن، به حقیقت انسانی نیز، تعبیر می‌شود. با این همه، تمامی این نوع آیات و روایات گواه بر آن‌اند که قلب در ساحت وجودی انسان، مقامی بس ارجمند و فوق‌العاده دارد که او را از سایر قوای وجودی انسان ممتاز و متمایز می‌سازد.

۵-۳- کارکرد ابزار شناختی «قلب»

به‌طور کلی می‌توان ابزار شناختی قلب را در دو حیطه زیر «ادراک گزاره‌های معرفتی» و

«ابزار مشاهده حقایق هستی» قلمداد نمود.

۵-۳-۱. نیرویی برای ادراک گزاره‌های معرفتی

خدای رحمان علاوه بر کارکرد ابزاری «عقل» در ادراک گزاره‌ها و کلیات حقایق هستی، از «قلب» نیز به‌مثابه ابزاری در کنار عقل، سخن به میان می‌آورد. توگویی آیات قرآنی، برای ادراک و شناخت آدمی، مراتب و گستره‌ای را در نظر گرفته که هم می‌توان از یک‌سو، از عقل استفاده نمود؛ و از سوی دیگر، در ساحتی برتر، قلب را به‌مثابه قوای مدرکه قلمداد نمود که در صورت ختم و طبع، توانایی‌های ادراکی او، عملاً سلب می‌گردد. این سخن، با تعبیری گوناگون ولی مضمونی واحد و همگون، در آیات فراوانی، بیان شده است: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ...» و «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» [بقره: ۷؛ انعام: ۴۶؛ شوری: ۲۴؛ جاثیه: ۲۳؛ نساء: ۱۵۵؛] .

اما تعبیر دیگری نیز در مورد «قلب» به چشم می‌آید که به‌مثابه جایگاه تفکر و تفقه، مدنظر است. گاهی از آن، به عقل، تعبیر می‌شود و گاهی به فکر. این معنا به‌مثابه نیروی درک انسانی، همسان با عقل و سمع به شمار می‌آیند: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا...» [اعراف: ۱۷۹]. این مطلب را در دو آیه دیگر، به نیکی بیان می‌دارد: «فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا...» وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ [حج: ۴۶]؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» [ق: ۳۷]. این معنای کارکردی و ادراک‌پذیری از قلب، در احادیث معصومان (ع) نیز با مؤیداتی روبروست. به عنوان مثال سکونی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که علی (ع) همواره می‌فرمود: «نَبَّهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ» [۳۵، ج ۳، ص ۱۴۰]. در روایت دیگری از علی (ع) نقل شده است: «إِنَّ الْعَقْلَ فِي الْقَلْبِ» [۱۶، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۹۲، ۱۷، ج ۱، ص ۱۹۲]. آیات و احادیث مزبور، قلب آدمی را مرکز خردورزی، معرفی می‌کند، چون این دو معنا - یعنی تعقل و سمع - در حقیقت کار قلب، یعنی نفس مدرک است که آدمی را وادار می‌کند به اینکه آنچه خودش تعقل می‌کند، و یا از پیشوای هدایت می‌شنود، بپذیرد [۲۸، ج ۱۴، ص ۳۸۹]. لذا نقش‌آفرینی نیروی ادراکی قلب، در کنار عقل، نه‌تنها وجه تمایز انسان‌ها با غیر اوست (حيوانات و فرشتگان)، بلکه سهم بسزایی در هدایت‌نمایی و سعادت او نیز، ایفاء می‌نماید. لذا ارتباطات این دو باهم، در فرآیندی دوسویه می‌نمایند که گویی هریک لازمه و ملزوم دیگری به شمار می‌روند.

۵-۳-۲- قلب به مثابه ابزار شهود حقایق هستی

یکی از مهمترین خصائص ذاتی قلب که غالباً ایفاگر نقش ابزاری دارد، شهود حقایق است. متون دینی، با ارج نهادن به سایر ابزارهای ادراکی انسان، معرفت قلبی را بالاترین نوع کسب ادراک و شناخت می‌داند که می‌تواند نظاره‌گر حقایق هستی باشد. کارکرد این نوع از ادراک قلبی را به نیکی می‌توان در احادیث «رویت» که از لسان معصومان (ع)، صادره شده بازجست. در حدیثی از امام سجاد (ع) انعکاس یافته که: «إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ أَعْيُنٍ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْعَيْبَ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ وَ إِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ» [۶، ج ۱، ص ۲۴۱]. در امتداد حدیث مزبور، موضع‌گیری حضرت امیر(ع)، مرزهای نیل به ساحت برتر عالم را فراروی انسان‌ها می‌گشاید. شخصی از ایشان (ع) سؤال کرد که آیا شما پروردگارت را دیده‌ای؟ حضرت (ع) در پاسخ سؤال او فرمود: «لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَاقَتِ الْإِيمَانِ» [۳۵، ج ۱، ص ۳۳۸؛ ۵، ص ۳۰۵].

چگونگی ادراک‌پذیری حقایق هستی در ضمن حدیثی نیز اشاره شده است: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَ هَلْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ نَعَمْ بِقَلْبِهِ رَأَاهُ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى أَى لَمْ يَرَهُ بِالْبَصْرِ وَ لَكِنْ رَأَاهُ بِالْفُؤَادِ» [۵، ص ۱۱۶]. از این قبیل احادیث استفاده می‌شود که قلب انسان، مانند عقل و جسم او، دارای حواس و ادراکی است که انسان به واسطه آن می‌تواند حقایقی را بشناسد که از طریق مشاعر ظاهری و درک عقلانی امکان‌پذیر نیست. اینکه خدای رحمان، در رویکردی عتاب‌آمیز، تمامی انسان‌ها را به شهود عالم ملکوت، فرا می‌خواند: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» [اعراف، ۱۸۵]، می‌تواند به اعتلای اصالت وجودی او - قلب - ناظر باشد. چه، عقل صرفاً می‌تواند به اصل وجود حقایق - درک کلیات - پی ببرد ولی آن بعد از ابعادی که با خود حقایق ارتباط، اتحاد و انس وجودی برقرار نماید، تنها، «قلب» است. لذا دیدن ساحت برتر جهان هستی تنها توسط قلب، به دست می‌آید.

۶- چگونگی روابط قلب جسمانی با قلب روحانی

نظر به جامعیت دلالتی و به‌کارگیری دوگانه ساحت مادی و فرامادی قلب در گزاره‌های دینی، چگونگی ارتباط میان آن‌ها از اهمیتی مضاعف می‌نماید. چه از یک‌سو، پاره‌ای از

دلالت‌ها به قلب جسمانی ناظر است و شماری دیگر به قلب روحانی؛ و بدین ترتیب، در لسانِ متون دینی، در آن واحد به هر دو ساحت، «قلب» اطلاق می‌شود. توضیح آنکه، قلب صنوبر شکل، نخستین عضوی است که روح به آن تعلق می‌گیرد، به این معنی که روحی که در هر جاننداری هست، نخست به قلب او تعلق می‌گیرد و پس از آن به سایر اعضا متعلق می‌شود. همان‌طور که در اثر بیهوشی و امثال آن، نیروی ادراک انسانی از کار می‌افتد، ولی ضربان قلب، هنوز زنده است، در صورتی که اگر قلب از کار بیفتد، دیگر حیاتی برایش باقی نمی‌ماند. در نهایت می‌توان به این نتیجه نائل شد که مبدأ حیات در آدمی، قلب اوست. از جانبی دیگر، آثار و خواص روحی چون احساسات، شعور و اراده، حب، بغض، امید و ترس و... همه مربوط به قلب است، یعنی روح انسان، زمانی این احوال روحی را از رهگذر نیروی مغز درک می‌کند، اثر آن در قلب صنوبری و جریان خون ظاهر می‌شود. و همین مسئله باعث شده که ادراکات انسانی از قبیل حب، بغض، ترس، حسد، شجاعت و... را به قلب صنوبری نسبت دهند، چرا که روح به وسیله قلب به بدن تعلق می‌گیرد و آثار این ادراکات نیز در قلب ظاهر می‌شود [۲۸، ج ۲، ص ۲۲۴]. لذا است که تأکید می‌شود میان قلب جسمی و قلب روحی ارتباطی ناگسستنی برقرار است و تمامی ویژگی‌هایی که بر قلب به‌مثابه بعد روحانی پدیدار می‌شود، بخشی از آن در قلب گوشتی، آشکار می‌گردد. بدین‌سان رابطه میان بیماری و سلامت قلب جسمانی و روحانی، عموم و خصوص من وجه است [۲۰، ج ۲، ص ۲۲۸]. لذا این نکته خالی از بیان نیست که گفته شود، مفهوم قلب در ضمن به‌کارگیری در ابعاد شناختی گوناگون، می‌تواند بیانگر منازل رتبی قلب باشد که خدای رحمان، مدنظر داشته است. با این همه، این معانی، معارض و در تضاد هم نیستند که نتوان محملی را برای اجتماع سازگار آن‌ها، ارائه نمود، بلکه در طول هم قرار دارند.

به عبارت دقیق‌تر، اگر نصوص دینی، «قلب» را در ساحت‌های مادی و فرامادی، به کار گرفته‌اند، می‌تواند به خاطر ساختار وجودی انسان باشد که در دو بُعد جسمانی و روحانی تکون یافته است (به نحو تجلی)؛ همان‌طور که روح و جسم از هم گسیخته و گسسته نیستند؛ پاره‌ای از این طیف اشارات، به ساحت ظاهری و صنوبری شکل قلب، نظارت دارد؛ و از جانبی دیگر، با عنایت به بُعد روحانی و ملکوتی خود، در آن واحد با عالم معنا در ارتباط است؛ در نتیجه، شماری دیگر از مدالیل آیات و روایات بر آن، قابل انطباق است. لذا، هرکدام از تعبیر مزبور، به یک‌گونه به نحو طولی و رتبی، می‌تواند با

شأنی از شئون یا بُعدی از ابعاد انسانی، مرتبط و متصل باشد، در حالی که از یکدیگر منفصل و منفک نباشند. این تقسیم‌بندی به نحو سلسله مراتب طولی است نه عرضی، و به نحو قضیه مشککه است نه متواطیه؛ به صورت قضیه مانعه‌الخلو است نه مانعه‌الجمع؛ و با یکدیگر کاملاً مرتبط و پیوسته‌اند نه منقطع و از هم گسسته.

چه، در عرفان نظری، ساختار وجودی انسان، همانند عوالم هستی، بر سه پایه طبیعت، برزخ و ملکوت، معرفی می‌شود؛ و با عنایت به آنکه، انسان به عنوان عصاره و ثمره درخت هستی، تمامی این نشئات و عوالم را کاملاً و تماماً داراست [۲۱، ص ۱۴۸]، لذا در آن واحد با بدن عنصری و مادی خود با عالم طبیعت و با نیروی خیال خود، با عالم مثال، و با حقیقت وجودی خویش با عالم ملکوت مرتبط است (همان). به همین جهت، انسان می‌تواند به واسطه «قلب»، پلی دوسویه، میان عالم ملکوت و عالم طبیعت ارتباط برقرار کند و در نتیجه، مسائل، معارف و حقایق غیرقابل معمول را اصطیاد کند.

۷- توسعه معنایی در معرفت‌شناختی «قلب»

گرچه خدای رحمان، برای رساندن پیام خود به مخاطبان عصر نزول، لاجرم از تعبیر و واژگان رایج و ملموس مردمان آن سده، بهره جسته، لیکن با توسع در معنای مفاهیم (معنای طولی) در نظر ماتن، به کار رفته‌اند. این مطلب یکی از ویژگی‌های ممتاز زبان‌شناختی قرآنی به شمار می‌آید که برای شناسایی صحیح ابعاد دلالت معنایی واژگان، می‌بایست علاوه بر رجوع به کتاب‌های لغوی سده‌های نخستین، از رهگذر نسبت‌سنجی میان بسامد واژگان در سیاق متن قرآنی، به جستجو پرداخت. به همین خاطر گفته‌اند: «قرآن، آفریننده معنای الفاظ خویش است نه بازتاب عقل عربی یا شرایط تاریخی معین» [۴۰، ص ۱۸۳]. با این همه، خدای رحمان، علاوه بر اینکه قلب را در مصادیق محسوس و مادی به کار گرفته، گستره معنایی آن را در سطحی فراتر نیز، توسعه داده است [۲۶، ص ۱۸۰-۳۴۶]. لذا مفهوم قلب، هنگامی که در شبکه یا سیستم معنایی قرآن کریم در نظر گرفته می‌شود، معنایی متعالی را القاء می‌کند؛ بدون آنکه میان معنای اولیه، با معنای ثانویه در میدان معناشناختی، تباینی شاخص، مشاهده شود؛ بلکه همان معنا، توسعه یافته و موجب معنایی ارزنده را ارائه نموده است. لذا در گام نخست، «قلب» را در سطح درک مردمان آن عصر به کار برده -جسمانی و مادی- لیکن در سطوح پسین، با اعتلا معنای آن، ابعاد دلالتی قلب را توسعه بخشیده و آن را در خصوص حقیقت انسان (روحانی) نیز گسترش داده است.

۸- ابعاد شناختی بازتاب نور در قلب انسان

واکاوی پیامدهای بازتاب نور بر قلب انسان، می‌تواند کارکردی چند وجهی داشته باشد. از یک‌سو، مسیر و افق‌های نیل به کمالاتِ عالی را برای آدمی بگشاید، و از سوی دیگر، پایه و مایه‌انگیزه و اشتیاقِ بیشتر در سالکان، برای تحصیل آن مقامات را فراهم نماید. باری، در پرتو ارتباطات متقابل دلالت‌نمایی آیه‌های قرآنی و احادیث معصومان(ع)، در فرآیندی متکامل، به ره‌آورد بازتاب نور بر قلب انسان عنایت می‌شود.

۸-۱- گشودگی سینه و تجافی از دار دنیا

یکی از مهمترین دستاوردهای انعکاس نور بر قلب انسان، برخورداری از نوعی گستردگی در ساحت روحی اوست. چه، گرفتگی قلب یا صدرِ انسان از مواجهه با ناکامی‌ها و نرسیدن به خواسته‌های درونی نشأت می‌گیرد. راهکار این مطلب در روایتی است که در منابع فریقین، گزارش شده، مبنی بر اینکه پیامبر اکرم(ص) به ابذر توصیه‌ای می‌فرماید: «يَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا دَخَلَ النَّوْرُ الْقَلْبَ انْفَتَحَ الْقَلْبُ وَ اسْتَوْسَعَ» در ادامه، ابذر از پیامبر اکرم(ص) سؤال می‌کند... نشانه و علامت این حالت چیست؟ ایشان(ص) پاسخ می‌دهند که: « قَالَ: الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْعُرُورِ، وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزْوَلِهِ» [۳۱، ص ۵۳۲؛ ۲۹، ص ۴۶۴]. در توضیحی بیشتر بیان می‌دارد که انشراح صدر، همه و همه به واسطه نوری است که در ساحت نفس انسان ایجاد می‌شود و انسان را در برابر کوه مشکلات پایدار نگاه می‌دارد: «أَقْمَنُ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ...» [زمر: ۲۲]. پذیرش اسلام و گردن نهادن در برابر هر حکمی از احکام شریعت، به واسطه بارقه ربانی است که در انسان‌ها اشراق می‌یابد: «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» [انعام: ۱۲۵]. این عبارات به روشنی گویای آن است که شرح صدر، نوعی انفتاح قلبی است؛ به‌گونه‌ای که ایستادگی انسان در برابر سیل مواج مشکلات، افزایش می‌یابد و تمامی استقامت‌های او، مرهون نور و روحی است که از جانب خدای رحمان، بر ساحت وجودی انسان، انعکاس می‌یابد.

۸-۲. نیل به مقام یقین و شهود عالم ملکوت

خدای رحمان در خطابی همگانی، تمامی انسان‌ها را در جهت درک و نیل به ابعاد

۱. در روایتی دیگر نیز به‌طور مطلق، حالت ذیل آیه (زمر، ۲۲) بیان می‌کند [۳۰، ج ۸، ص ۳۷؛ ۲۰، ج ۶۵، ص ۲۳۶].

فراماده،^۱ مورد عتاب قرار می‌دهد: «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» [اعراف: ۱۸۵]. این مطلب که می‌تواند به خاطر اتصاف آدمی به مقام یقین باشد، در تعبیری هم‌ساز، در خصوص ابراهیم(ع) نیز به نیکی، انعکاس می‌یابد: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» [انعام، ۷۵]. لذا به نظر می‌رسد، میان «شهود عالم ملکوت» و «نیل به مقام یقین»، تلازم وجودی، برقرار است [۲۸، ج ۸، ص ۳۴۸]. چه، دیدن ابعاد فراماده، مقارن و مستلزم دارا بودن مقام یقین، ارائه می‌شود: «لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» [تکواثر: ۵-۷]. به رغم توضیحات مزبور، وصول به مقام یقین و شهود عالم ملکوت، صرفاً از کارکردهای ابزارِ قلب -نه عقل- قابل تحقق و تحصیل است: «إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ عَيْنٍ عَيْنَانِ... أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَفَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ» [۶، ج ۱، ص ۲۴۱]. لذا می‌توان به این نتیجه بار یافت، کسی که بتواند به مرتبت یقین و شهود ابعاد فراحسی هستی، نائل گردد، قلب او از قابلیت‌های فوق العاده‌ای برخوردار است. مؤید این مطلب، در حدیث مشهوری است که پیامبر اکرم (ص) در هنگام نماز صبح، جوانی را در مسجد می‌بیند که در حال چرت زدن بود... رسول خدا (ص) به او فرمودند: چگونه صبح کردی؟ گفت: من با حال یقین صبح کردم، پیامبر (ص) فرمودند: نشانه یقین تو چیست؟ گفت: گویا عرش پروردگار را می‌بینم... گویا اهل بهشت را می‌نگرم... گویا اهل دوزخ را می‌بینم... در ادامه، رسول اکرم (ص) می‌فرمایند: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ» [۳۵، ج ۳، ص ۱۳۷؛ ۳۶، ج ۱۳، ص ۳۳۵]. به همین خاطر در ادعیه مأثوره از لسان معصومان(ع)، در بیانی آموزشی، نیل و التزام به این مطلب، همواره مورد عنایت بوده است: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنَ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مَعْلَقَةً بَعْزٌ قُدْسِكَ» [۳۷، ج ۹۱، ص ۹۹]

۸-۳- بینش جامع‌گزینی و وارستگی از تنعمات دنیوی

چنانچه قلب به‌مثابه کانون و اصل وجودی انسان، از نورانیت برخوردار باشد، طبعاً، تمامی مجاری ادراکی و تحریکی انسانی را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. در برخی آیه‌ها، نه تنها «حیات راستین انسانی» را در پرتو تابش بارقه ربانی در ساحت وجودی او، معرفی می‌شود: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» [انعام: ۱۲۲؛

حدید: ۲۸]؛ بلکه لازمه برخورداری از انوار الهی را ملازم با «صلوات»: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [احزاب، ۴۳]؛ و «ولایت خداوند» بیان می‌دارد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [بقره: ۲۵۷]؛ لذا نظر به نقش آفرینی و جایگاه «قلب» در مقایسه با سایر ابعاد مدرکه انسانی، می‌توان بارزترین مصداق تابش انوار الهی را به صورت تشکیکی - نه متواطی - بر قلب انسانی نیز، بازجست. چه، ظهورِ گفتمان «ایمان، تقوی، حیات و ولایت» در قرآن، اساساً فراتر از ادراکات عقلانی است که اثرات و پیامدهای «بینشی» و «کنشی» آن، در ابعاد اعتقادی و رفتاری انسان به نیکی قابل بازیابی است.

بدین‌سان، از جمله آثار تابش انوار الهی بر قلب انسان، در ابعاد «بینشی»، جدا انگاری میان حق و باطل، و بصیرت امام‌شناسی، به‌مثابه اتخاذ الگوی کامل و مکمل انسانی است. ابوحمزه ثمالی در مورد جانشینی پس از موسی بن جعفر (ع) به شخصی، نکاتی را به نحو اجمال، بیان می‌دارد که آن فرد، حقیقت مطالب وی را پس از رسیدن به محضر امام کاظم (ع) در می‌یابد. سپس حضرت (ع) در مورد ابوحمزه ثمالی این‌چنین می‌گوید: «قَالَ كَذَلِكَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ إِذَا نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ كَانَ عِلْمُهُ بِالْوَجْهِ» [برای شرح واقعه نک: ۳۷، ج ۴۷، ص ۲۵۳]. اما انعکاس نور در ساحت قلب انسانی، به لحاظ ابعاد «کنشی و رفتاری»، با نوعی وارستگی و بی‌اعتنایی به زخارف، مواهب و لذایذ دنیوی همراه است. مؤید این مطلب، تحولات رفتاری «مصعب بن عمیر» است که به‌رغم برخورداری از امکانات، تنعمات و تمتعات دنیوی، اما نسبت به آن‌ها، عملاً بی‌اعتنا است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مُصَعَّبُ بْنُ عَمِيرٍ وَعَلَيْهِ إِهَابٌ كَبِشٍ قَالَ أَنْظِرُوا إِلَيَّ رَجُلٌ قَدْ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَقَدْ رَأَيْتُهُ وَ هُوَ بَيْنَ أَبِيهِ يَغْدِيَانِهِ بِأَطْيَبِ الْأَطْعِمَةِ وَ أَلْيَنِ اللَّبَاسِ فَدَعَاهُ حُبُّ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَيَّ مَا تَرَوْنَ» [۱۲، ج ۱، ص ۱۰۸؛ ۴۲، ج ۱، ص ۱۵۴؛ ۱۷، ج ۵، ص ۱۶۰]. این مطالب به نیکی گویای آن است که در صورت آماده‌سازی و اصلاح قلب برای بارش بارقه ربانی بر آن، می‌توان به دستاورد چشم‌گیری نائل شد که پاره‌ای از آن به ساحت «منبع‌شناختی» و شماری نیز به بُعد «ابزارشناختی» قلب باز می‌گردد.

۹- نتیجه

۱. کاربردهای گوناگون معانی «قلب» در قرآن کریم را می‌توان به‌طور کلی، در دو ساحت «منبع‌شناختی» و «ابزارشناختی»، بازجست. لذا قلب منبعی، نه تنها در ابعاد مادی

انسانی، به‌مثابه مرکز انتقال خون در سراسر بدن است، بلکه در ابعادی فراماده نیز به-مثابه ظرف نامحدود درونی انسان، اصل حقیقت آدمی، کانون ادراکات انسانی، مرکز اجتماع اوصاف رذایل و فضایل تلقی می‌شود. اما جنبهٔ ابزارشناختی قلب، علاوه بر درک گزاره‌های معرفت‌بخش، قابلیت ادراک شهود حقایق هستی را اساساً داراست.

۲. قلب روحانی و جسمانی ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر دارند و وجه این ارتباط به خاطر سازمان تکوین انسانی است که از روح و جسم ترکیب شده است. لذا پاره‌ای از مدالیل آیات و روایات به جنبهٔ جسمانی قلب، و طیفی دیگر نیز، به قلب روحانی، قابل صدق‌اند. نظر به آنکه روح و جسم از هم‌گسیخته و گسسته نیستند، هرکدام از اطلاعات، به یک‌گونه به نحو طولی و تجلی، می‌تواند با شأنی از شئون انسانی قابل ارتباط باشد.

۳- ره‌آورد و اثرات فوق‌العادهٔ تابش انوار الهی بر قلب انسانی، نه‌تنها می‌تواند در دو حیطة «منبع‌شناختی» و «ابزارشناختی قلب» تعمیم یابد، بلکه اساساً اثرات وضعی آن، در دو ساحت «بینشی» و «کنشی» انسان، قابل تحقق است. از جملهٔ آن‌ها می‌توان از «نیل به مقام یقین و شهود عالم ملکوت»؛ «گشودگی سینه و تجافی از دار دنیا»؛ «بینش جامع‌گزینی و وارستگی از تنعمات دنیوی» یاد نمود.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. ابن اشعث، محمد بن محمد (؟). الجعفریات. تهران، مکتبه النینوی الحدیثه.
- [۳]. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۳۶۲). صفات الشیعه. تهران، علمی.
- [۴]. _____ (۱۳۹۵). کمال‌الدین و تمام‌النعمة. تهران، اسلامیه.
- [۵]. _____ (۱۳۹۸). التوحید. قم، جامعه مدرسین.
- [۶]. _____ (۱۳۶۲). خصال. قم، جامعه مدرسین.
- [۷]. _____ (۱۴۱۳). من لایحضره الفقیه. قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- [۸]. ابن ابی شیبه، أبو بکر (۱۴۰۹). کتاب المصنف فی الأحادیث و الآثار. المحقق: کمال یوسف الحوت، الرياض، مکتبه الرشد.
- [۹]. ابن حبان بستی، أبوحاتم (۱۴۱۴). صحیح ابن حبان. بیروت، مؤسسه الرساله.
- [۱۰]. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة. قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- [۱۱]. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت، دار الصادر.
- [۱۲]. أبونعیم الأصبهانی، أحمد بن عبد الله (۱۴۰۵). حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء. بیروت، دار الكتاب العربی.
- [۱۳]. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱). تهذیب اللغة. بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۱۴]. آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۷۰). شرح مقدمهٔ قیصری برفصوص الحکم. تهران، امیرکبیر.

- [۱۵]. البخاری، محمد بن إسماعیل (۱۴۰۷). *الجامع الصحیح المختصر*. تحقیق: مصطفی دیب البغا، بیروت، دار ابن کثیر.
- [۱۶]. _____ (۱۴۰۹). *الأدب المفرد*. تحقیق: بیروت، دار البشائر الإسلامیه.
- [۱۷]. البیهقی، أبو بکر (۱۴۲۳). *شعب الإیمان*. هند، مکتبه الرشد.
- [۱۸]. تهرانی، مجتبی (۱۳۹۴). *رسائل بندگی (دفتر اول)*. تهران، مؤسسه مصابیح الهدی.
- [۱۹]. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴). *معرفت شناسی در قرآن*. قم، مؤسسه اسراء.
- [۲۰]. _____ (۱۳۸۸). *تسنیم*. قم، مؤسسه اسراء.
- [۲۱]. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۶۶). *اتحاد عاقل به معقول*. تهران، حکمت.
- [۲۲]. حسین زاده، محمد (۱۳۸۶). *معرفت شناسی*. قم، مؤسسه پژوهشی امام خمینی (س).
- [۲۳]. حنبل، أحمد (۱۴۲۰). *مسند الإمام أحمد بن حنبل*. (۴)، مؤسسه الرساله.
- [۲۴]. خمینی، روح الله (۱۳۸۸). *آداب الصلاه*. تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- [۲۵]. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *مفردات ألفاظ القرآن*. بیروت، دار القلم.
- [۲۶]. شیوا پور، حامد (۱۳۹۴). *بررسی نظریه روح معنا در تفسیر قرآن*. قم، دانشگاه مفید.
- [۲۷]. صالح، صبحی (۱۴۱۴). *نهج البلاغه*. قم، هجرت.
- [۲۸]. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- [۲۹]. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران، ناصر خسرو.
- [۳۰]. طبری، محمدبن جریر (۱۴۱۲). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت، دار المعرفه.
- [۳۱]. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۱۴). *امالی*. قم، دار الثقافه.
- [۳۲]. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹). *کتاب العین*. قم، نشر هجرت.
- [۳۳]. فعالی، محمد تقی (۱۳۹۵). *معرفت شناسی در قرآن*. قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- [۳۴]. قائمی نیا، علیرضا (۱۳۸۸). *قرآن و معرفت شناسی*. تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
- [۳۵]. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *الکافی*. تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- [۳۶]. المتقی الهندی، علی بن حسام الدین (۱۹۸۹). *کنز العمال فی سنن الأفعال والأفعال*. بیروت، مؤسسه الرساله.
- [۳۷]. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار*. بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- [۳۸]. مصطفوی، حسن (۱۴۳۰). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. بیروت، دار الکتب العلمیه.
- [۳۹]. مکارم، ناصر (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- [۴۰]. ناصف، مصطفی (۴). *نظریه المعنی فی النقد العربی*. (۴).
- [۴۱]. ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی (۱۴۱۰). *مجموعه ورام*. قم، مکتبه فقیه.